

مان کردن و بقر کردن سخن و بقر کردن خواب **عجبه** بالکسینه و بند کردن با الفخ  
اشک باریدن و گرمی و سوزش چشم **عت** بالفخ و تشدید تا سخن مبارک گفتن و مبارز  
کردن این و آن کج کردن بر اول چیزی **عائله** که تا میان کند و نام زینت و نام نوزاد از  
جدرست حضرت علی است چای و ستم **عائله** از حد در گذرند و سر کشی کند **عتقه** بالکسایل  
و کردن بندگیشک و خود و جزیره کشند و با میزند و خویشانش و فرزندان  
و پاره از شکست و در وقت خود و کرامت از نوحش گوشت **عتبه** بالفخ نام مردیست و  
بختین چوب بایست در کمر آن با سینه زارند و بعضی گفته اند چوب بلای در وقتی و اهر  
نابسته دیده و کرد **عتبه** بختین وقت نماز خفتن و مقدار خلعت شفیع از شب  
باقی برگردانند و شنیدن سوز در پستان فرود آمد **عناقه** بالفخ از او شدن **عنه**  
بالکسینه و بر در افتادن **عجونه** بالفخ زن بر عا جزو نالتوان و شفیع چو دست یغما  
**عجده** بالفخ و تشدید چو خالین **عجده** بالفخ غبی بدون و بختین درخت خرما که زخم بسته  
باشد و سفت سخت **عجله** بالکسینه شتاب و شنگ و دلاب بجای بالکسینه و بجای بالکسینه  
و فتح جمع و نوبت از کجا و موصوفت و بختین البی که از آن کجا و بکشند و دلاب و بجا  
و چوب ستار و چو که بر آن بار بردارند و چوب پستی سر جابه که بر آن دلو را آویزند و  
کل لای و در هیت چمن و شتاب **عجالة** بالفخ و لکس بر چه شتاب حاتم از در و  
و بیژنی کسبمان در کاه باشد و **عجونه** بالفخ خرما نیست نیگو در مینه و در  
رسول حاتم فرموده که هر که گفت خرمای عجمه حجاج بخورد اگر کند و اسیرت بر این شود  
**علاله** بالفخ شایسته گواهی شدن و عا در آن بودن و داد ستون و براری **علاقتا**  
بالفخ دشمنی و بایست جایی و در **علاقتا** بالفخ و تشدید و اول سازد ساخت و آنمادی که با کس  
**علاقتا** بالفخ کنار جوی و بالفخ جایی دور و بالکسینه مایه **علاقتا** بالفخ کوارشان آب و  
و شیرین بودن آب **علاقتا** بالفخ در کماوی از غله خون و جوی پلانی اسب و در کماوی

معلق

معلق بوی بیانی که بر لبی ناصیه کویا بخند بختین جمع و تشدید است از زمین و ستارگان  
کما کشتان و آن چو ستاره است ریزد و بگارت کردن و پوشش خفته گاه گوید که بختین  
کردن و در میشو و موی بیال سب و نظر کردن بختی و تشدید کردن و در میشو و موی بیال سب  
و ستاره و چیزی از آن که بدان آویزند و بختین که تا افراشد و یک پایال باشد  
و در سوراخ نگردد و برج سینه و جزو او بدین شرف و موصوفت بدینش ویدی بام  
**عروبه** بالفخ نازی زبان شدن **عجیده** بختین و تشدید بخت نازی **عروبه**  
بختی و بخت جوی **عروبه** بالفخ مایه و نام چو است نام مردیست و بالفخ  
تشدید آنکست جاب خود و غم از مینش و دردی هست بزویک بختین **عروبه** بالفخ  
وکی میان خانه **عروبه** قیامت **عروبه** بالفخ تشدید و یاد درخت خرما که بر او خورده باشد  
و آنچه از خرما در وقت فروختن خرما کجا دارند و بختین برای خرمن و عیال جمع  
**عروه** بالفخ دسته دلو و کوزه و جز آن و الله پسر آن کردن تا کس **عروبه** بالفخ  
در شدن و بالفخ راه آورد از طعام و جز آن **عروبه** بالفخ بخت و عید و فن نسبی کردن  
و در میان انداخته شد که هر کس او متوجه شود و بایست و بالفخ آشکار کردن و حرف نمود  
**عروبه** عروبه و تشدید و عرض کرده شده **عروبه** طبیعت و تشدید و کماویان تشدید  
**عروبه** تشدید ساسان و بختین **عروبه** بالفخ و القاب اصل در کماویان **عروبه**  
**عروبه** بالفخ بی زبان و بی شوهری و دور شدن و دور رفتن ستاره بچو کاه **عروبه**  
بالکسینه از زنا و از عاوی و زنی که بر شده باشد و مایل باشد کماوی **عروبه** دل  
نما و کماوی و در بختین **عروبه** بالفخ غم زینت و کماوی شدن و کماوی شدن و  
دشوار شدن و در دست شدن و قوی کردن **عروبه** بالکسینه تشدید و در عروبه و تشدید  
و چو کماوی و نام زنی و کماوی ماده **عروبه** بالفخ بختی و تشدید شدن **عروبه** بالفخ  
و ستاره و بختین مساره و بالفخ **عروبه** بالفخ مین گشت جماع و آب سبی مساله

در کماوی تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید  
و بختین تشدید و تشدید